

نافرمانی مدنی چگونه می‌تواند توده‌ای شود؟

محمد رضا شالگونی

بنیاد وجودی جمهوری اسلامی، یعنی اصل ولایت فقیه، مخالفاند و آن را تحمّل ناپذیر می‌یابند. نه نیرو گرفتن اصلاح‌طلبان حکومتی، و نه عریان‌تر شدن سرکوب‌گری دستگاه ولایت، نتوانسته روند مخالفت توده‌ای مردم با استبداد حاکم را متوقف سازد. بر عکس، مطالبات مردم، آشکارا عمق یافته‌اند و صف آرای توده‌ای در مقابله با دستگاه ولایت گسترده شده است. مخصوصاً با تجربه‌ای از ناتوانی اصلاح‌طلبان حکومتی، اکثریت مردم، هر چه بیشتر متقاعد می‌شوند که جمهوری اسلامی نظامی اصلاح ناپذیر است. تا جایی که اکنون به جرات می‌توان گفت که خواست‌های اصلاحات فرعی در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی، در ذهنیت توده‌ای مردم، با آهنگی شتابان، با خواست یک «اصلاح بزرگ واحد»، یعنی رهایی از رژیم ولایت فقیه، گره می‌خورد از سوی دیگر، با علنی‌تر، عمیق‌تر و گسترده‌تر شدن مخالفت مردم با ولایت فقیه، اختلاف میان حکومت‌کنندگان عمق و دامنه بیشتری پیدا می‌کند و فروپاشی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، حتی بخشی از با سابقه‌ترین کادرهای رژیم را به فاصله‌گیری از اصل ولایت فقیه وامی‌دارد. پس، تردیدی نمی‌توان داشت که شرایط عینی لازم برای توده‌گیر شدن نافرمانی مدنی اکنون در ایران وجود دارد.

نمر بخش بودن نافرمانی

اما در مورد شرط دوم با چشم‌انداز متفاوتی روبرو هستیم. در مرحله کنونی روبرویی‌های مردم با جمهوری اسلامی، مسأله کلیدی این است که آیا مردم می‌توانند چنان نیرویی وارد میدان بکنند که توازن قوای موجود را در جهت شکستن قدرت کنترل دستگاه ولایت به هم بزنند؟ تردیدی نمی‌توان داشت که انجام این کار اساساً از طریق اقدامات فراقانونی امکان‌پذیر است و گرنه تن دادن به «حاکمیت قانون» در جمهوری اسلامی، جز تنظیم خواست‌های مردم با حد تحمّل دستگاه ولایت معنایی نخواهد داشت. هم چنین تردیدی نمی‌توان داشت که اقدامات فراقانونی واکنش‌های تندی از طرف رژیم در پی خواهد داشت. در واقع، دستگاه ولایت هم اکنون اصرار دارد نشان بدهد که هر گونه مخالفت با دولت مذهبی را با تمام نیرو در هم خواهد کوبید. و سؤال این است که آیا مردم نقداً چنین اقداماتی را کار ساز می‌دانند و حاضرند تاوان آن را بپردازند؟ روی آوری مردم به اقدامات فراقانونی و آمادگی‌شان برای تحمّل تاوان آن بستگی به این دارد که آیا خواست‌های آنها از مجاری قانونی قابل وصول است یا نه. در سیاست نیز مانند سایر حوزه‌های زندگی، نوعی اصل اقتصاد عمل می‌کند و مردم چیزی را که دست‌یابی به آن با هزینه کمتری امکان‌پذیر باشد، با هزینه سنگین‌تری دنبال نمی‌کنند. اما مشکل جمهوری

نافرمانی مدنی، مخصوصاً در مقابله با یک نظام استبدادی سرکوب‌گر، در صورتی می‌تواند شیوه مبارزه کارآمدی باشد که با آهنگی فزاینده توده‌گیر شود و توانایی رویارویی با فرمان‌روایان را برای اکثریت مردم فراهم بیاورد. اما دریافتن این نکته همان‌طور آسان است که عملی کردنش دشوار. حقیقت این است که هیچ کس و هیچ گروهی، هر قدر هم پر نفوذ، نمی‌تواند صرفاً با تبلیغ و تهییج، یک جنبش نافرمانی توده‌ای به وجود بیاورد. فراموش نباید کرد که نافرمانی مدنی، یعنی در افتادن مستقیم با قدرت سیاسی به منظور فلج کردن امکانات فرمان‌روایی فرمان‌روایان. چنین کاری نمی‌تواند بی‌مجازات بماند و مجازات آن در یک رژیم استبدادی، لااقل در مراحل آغازین، ممکن است تا حد غیر قابل تحمّل سنگین باشد. بنابراین کسانی که به نافرمانی مدنی دست می‌زنند، قاعدتاً درباره مشکلات و عواقب کارشان می‌اندیشند و اگر هزینه آن را از حد معینی سنگین‌تر ببینند، از دست زدن به چنین اقدامی اجتناب می‌کنند. در نتیجه، نافرمانی مدنی تنها در صورتی می‌تواند به یک جنبش توده‌ای گسترده تبدیل شود که اولاً اکثریت مردم رژیم سیاسی حاکم را تحمّل ناپذیر ببینند؛ ثانیاً رویارویی با رژیم ثمر بخش تلقی شود و هزینه آن، در مقیاس توده‌ای، قابل تحمّل باشد؛ ثالثاً هم گام با گسترش رویارویی، ارتباط میان بخش‌های مختلف مردم و هم آهنگی میان مبارزات آنها، گسترده‌تر گردد. آیا این شرایط، اکنون در ایران وجود دارد؟ به نظر من، پاسخ این سؤال در مورد همه این شرط‌ها هنوز مثبت نیست. اما مهم این است که در صورت وجود شرط اول، خود شروع نافرمانی مدنی می‌تواند زمینه مساعدی برای شکل‌گیری دو شرط بعدی به وجود بیاورد.

شرایط عینی برای توده‌ای شدن نافرمانی

بگذارید از شرط اول شروع کنیم: در مقابله با یک رژیم سیاسی سرکوب‌گر، نافرمانی مدنی نمی‌تواند در «دوران آرامش» یا «موقعیت مستقر» توده‌گیر شود. برای این که اکثریت مردم بتوانند برای فلج کردن اراده حکومت‌کنندگان به میدان بیایند، مجموعه شرایطی لازم است که می‌توان آن را «موقعیت انقلابی» یا «موقعیت پیشا انقلابی» یا «بحران عمومی سیاسی» نامید.^{۱)} و مسأله این است که چنین شرایطی نه با اراده یک یا چند گروه و حزب سیاسی به وجود می‌آید و نه حتی با اراده یک طبقه اجتماعی^{۲)}؛ بلکه معمولاً هم زمانی یک سلسله دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک است که می‌تواند توده‌های وسیع مردم عادی را به میدان اقدامات مستقیم سیاسی بکشاند. به تجربه می‌توان دید که این شرایط اکنون در ایران وجود دارد. در چند سال اخیر، اکثریت مردم تردیدی باقی نگذاشته‌اند که با

اسلامی این است که توان بر آورده کردن اکثریت قریب به اتفاق خواست‌های مردم را ندارد و دقیقاً همین ناتوانی است که بحران عمومی کنونی را به وجود آورده است؛ و همین ناتوانی است که مردم را به مجرای اقدامات فراقانونی می‌کشاند. نگاهی به حرکت‌های اعتراضی گوناگون مردم نشان می‌دهد که اقدامات فراقانونی، دست کم در یک سال اخیر، با آهنگی شتابان گسترش می‌یابند. البته غالب اقدامات هنوز خصلت سیاسی صریحی ندارند و معمولاً پیرامون خواست‌های اقتصادی و اجتماعی گروهی صورت می‌گیرند. و مسلم است که گسترش اقدامات فراقانونی سیاسی با کندی و دشواری انکارناپذیری پیش می‌رود. زیرا هم به ساختار و سازمان‌دهی بالکل متفاوت با آن چه تاکنون بوده نیاز دارد؛ هم ناگزیر از طریق رویارویی با هر دو جناح رژیم می‌تواند صورت بگیرد؛ و هم، دست کم در اوایل، جسارت و فداکاری بیشتری می‌طلبد. با این همه، آن چیزی که تا این جا مردم را به رویارویی با استبداد مذهبی کشانده و رژیم را در کام بحران مشروعیت تمام عیار فرو برده است، هم چنان با نیرویی فزاینده عمل می‌کند و به نحوی گریز ناپذیر، مردم را در مسیر اقدامات فراقانونی پیش می‌راند. در واقع، بحران همه‌جانبه‌کنونی مهم‌ترین عاملی است که مردم را به میدان می‌آورد، به آنها جسارت می‌دهد و ظرفیت ایستادگی‌شان را در مقابل اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم بالا می‌برد^(۳). در یک کلام، هزینه رویارویی‌های مردم با رژیم، در دوره انتقال به اقدامات فراقانونی، نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه به احتمال زیاد، بالاتر خواهد رفت. ولی پویایی رویارویی در متن بحران عمومی سیاسی است که با بالا بردن جسارت و ظرفیت ایستادگی مردم، هزینه این رویارویی‌ها را قابل تحمل می‌سازد. اما وجود و حتی عمیق‌تر شدن بحران عمومی سیاسی به معنای این نیست که مردم بدون اندیشیدن درباره عواقب اقدامات‌شان و واکنش‌های احتمالی رژیم به میدان بیایند. اقدامات مردم را حتی در داغ‌ترین لحظه‌های یک انقلاب سیاسی نیز نمی‌توان صرفاً با روان‌شناسی خشم و برانگیختگی جمعی توضیح داد. تحت هر شرایطی اگر سرکوب از حد معینی فراتر برود، دامنه مقاومت توده‌ای کاهش می‌یابد یا حتی نیروی مقاومت درهم می‌شکند. پس نهایتاً با این سؤال رو به رو می‌شویم که چگونه می‌توان در مرحله کنونی، هزینه رویارویی با رژیم را - که به خاطر ضرورت حیاتی مبارزات فراقانونی، خواه ناخواه، سنگین‌تر می‌شود - در مقیاسی توده‌ای، قابل تحمل‌تر ساخت؟ در این جاست که اهمیت نافرمانی مدنی خود را نشان می‌دهد. در شرایطی که هزینه رویارویی با رژیم سنگین‌تر می‌شود، سرشکن کردن آن در میان شمار هر چه بیشتری از مردم، بهترین راه جلوگیری از غیر قابل تحمل شدن آن است. هر چه شمار مردم بیشتر شود هزینه سرانه رویارویی کاهش می‌یابد. و شمار مردم شرکت‌کننده در رویارویی در صورتی بیشتر می‌شود که هزینه سرانه رویارویی از حد معینی سنگین‌تر نباشد. بنابراین، نافرمانی مدنی، دست کم در شرایط کنونی، مؤثرترین راه توده‌ای کردن مبارزات فراقانونی است. در این جا خشونت‌آمیز نبودن مبارزه به معنای محدودتر کردن افق‌های آن نیست، بلکه برعکس، تضمینی است برای جسورانه‌تر کردن خواست‌های آن و شتاب دادن به گسترش آن. قدرت نافرمانی مدنی به عنوان یک شیوه مبارزه، دقیقاً در ظرفیت توده‌ای شدن آن است. همین توده‌ای شدن است که با ایجاد بحران کنترل، خشن‌ترین حکومت‌ها را به درماندگی می‌کشاند^(۴). و توده‌ای شدن نافرمانی مدنی بدون دفاع فعال و جسورانه از خصلت غیر خشونت‌آمیز آن امکان‌ناپذیر است. تا زمانی که توده‌ای شدن مبارزه اولویت اصلی جنبش محسوب می‌شود و تعادل قوای کنونی به طور کیفی به نفع مردم به هم نخورده است، نادیده گرفتن این اصل می‌تواند نتایج فاجعه‌باری در پی داشته باشد. البته نباید فراموش کرد که جمهوری اسلامی سعی خواهد کرد رویارویی‌ها را به خشونت بکشاند، زیرا از آن طریق بهتر می‌تواند با توده‌ای شدن جنبش نافرمانی مقابله کند^(۵). اما تردیدی نباید داشت که جنبش

نافرمانی مدنی، در صورتی که بدون تزلزل ادامه یابد، قطعاً می‌تواند همه این تقلاب‌های رژیم را به شکست بکشاند. با توجه به این ملاحظات، به جرأت می‌توانیم بگوئیم که دومین شرط توده‌ای شدن نافرمانی مدنی، با شروع خود نافرمانی مدنی و تأکید بر الزامات آن است که می‌تواند به وجود بیاید.

آگاهانه شدن نافرمانی

و اما سومین شرط لازم برای توده‌ای شدن نافرمانی به چیزی بیش از شروع نافرمانی مدنی نیاز دارد. زیرا شروع و حتی گسترش حرکت‌های مختلف نافرمانی میان بخش‌های مختلف مردم، ضرورتاً به هم آهنگی و هم سویی بین آنها نمی‌انجامد. جوانه زدن حرکت‌های نافرمانی مدنی، مخصوصاً در عصر اطلاعات و فضای کنونی برانگیختگی عمومی علیه استبداد مذهبی، بی‌تردید در نقاط مختلف کشور بازتاب می‌یابد و به سرعت، سرمشق ایجاد می‌کند. اما خودپویی این اثرگذاری نمی‌تواند از حد معینی فراتر برود. هیچ تاکتیک و شیوه مبارزه سیاسی نمی‌تواند بدون برخورداری از حداقلی از سطح سازمان‌دهی و زیر ساخت‌های ارتباطی میان بخش‌های مختلف مردم توده‌ای شود و عمومیت یابد. کار آمدی هر تاکتیک و شیوه مبارزه در شرایط زمانی و مکانی مشخص، شرط لازم توده‌ای شدن آن است، نه شرط کافی. یک جنبش ضد استبدادی وقتی از حد معینی فراتر می‌رود و به تهدیدی مستقیم و واقعی علیه نظام سیاسی تبدیل می‌شود، به طور گریز ناپذیر، امکانات استفاده از زیر ساخت‌های ارتباطی رسمی و حتی مجاز را از دست می‌دهد. هر چه استبداد بی‌مهارتر باشد و هر چه جنبش ضد استبدادی صراحت و گسترش یابد، محرومیت آن از زیر ساخت‌های ارتباطی رسمی و مجاز بیشتر می‌شود. و این در حالی است که نیاز جنبش ضد استبدادی به ارتباطات، همراه با جسورانه‌تر و گسترده‌تر شدن آن، به شدت افزایش می‌یابد. به همین دلیل، جسورانه‌تر و گسترده‌تر شدن هر جنبش ضد استبدادی معمولاً با خود، یک معضل ارتباطی به بار می‌آورد که بدون حل آن جنبش نمی‌تواند به گسترش خود ادامه بدهد؛ زیرا نمی‌تواند بخش‌های مختلف خود را با هم مرتبط و هم آهنگ سازد. جنبشی که نتواند ارتباطات خاص خود یا دست کم، ارتباطاتی آترناتوی، در مقابل ارتباطات رسمی و مجاز ایجاد کند به ارتشی می‌ماند که خطوط لجستیک‌اش در دست دشمن باشد. برای پی بردن به اهمیت ارتباطات در جنبش ضد استبدادی کافی است حوادث سیاسی همین سال‌های اخیر ایران را در نظر بگیریم. حادثه دوم خرداد ۷۶ - که در آن مردم به نحوی خود انگیخته بسیج شدند و با استفاده از حد شدن اختلافات درونی حکومت گران، انتخابات سازمان یافته توسط خود استبداد مذهبی را عملاً به فراندی علیه آن تبدیل کردند - مسلماً در صراحت دادن به مخالفت مردم با ولایت فقیه و شتاب دادن به بیداری آنها، نقش چشم‌گیری داشت. اما می‌دانیم که پیش از دوم خرداد، حرکت‌های توده‌ای بسیار نیرومندی در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ شکل گرفتند که از مشهد تا اراک و اسلام شهر، حکومت را به لرزه در آوردند. تکرار تناوبی این حرکت‌ها نیز نشان می‌داد که بازتاب سراسری‌شان کاملاً چشم‌گیر است و هر حرکت به سرمشقی برای حرکت‌های بعدی تبدیل می‌شود. با این همه، زنجیره آن حرکت‌ها، علی‌رغم دامنه توده‌ای و قدرت انفجاری هر یک از آنها، نتوانست تداوم یابد و سراسری شود. چرا آن حرکت‌ها نتوانستند مانند دوم خرداد ۷۶ - که در نهایت، بیان یک «نه» غیرمستقیم به ولایت فقیه بود - به طور هم زمان، مردم را هم سو و هم آهنگ سازند و در یک رویارویی سراسری با کانون اصلی قدرت سیاسی، به میدان بیاورند؟ به نظر من، علت اصلی را باید در نقش ارتباطات جستجو کرد. شورش‌های نیمه اول دهه ۱۳۷۰ از زیر ساخت ارتباطی سراسری محروم بودند، در حالی که دوم خرداد ۷۶، حرکت مردم بر شبکه ارتباطات سراسری اصلاح‌طلبان حکومتی سوار

شد. بعد از دوم خرداد نیز تفاوت بود و نبود ارتباطات سراسری را دیده‌ایم. در دوره سه ساله اول، یعنی از بهار ۷۶ تا بهار ۷۹ که نظرات و حرکات مردم تا حدی - و البته تا حد بسیار محدودی - مجال انتقال از شبکه ارتباطات سراسری اطلاع‌طلبان حکومتی را پیدا کرد، هم‌سویی میان بخش‌های مختلف مردم در سراسر کشور افزایش یافت و رویارویی مردم با مظاهر اصلی استبداد مذهبی عمق و گستردگی چشم‌گیری پیدا کرد. مقایسه بازتاب حادثه ۱۸ تیرماه ۷۸ با مثلاً شورش مشهد یا اسلام شهر می‌تواند در این زمینه روشن‌گر باشد. حرکت شجاعانه شمار نسبتاً محدودی از دانشجویان تهران در ۱۸ تیرماه ۷۸ با سرعت حیرت‌انگیزی به یک بحران سیاسی حاد سراسری تبدیل شد، در تمام گوشه و کنار کشور هم دلی برانگیخت و بلافاصله، در دانشگاه‌های بسیاری از شهرهای بزرگ، حرکات‌های اعتراضی حمایتی به وجود آورد. اما شورش عظیم زحمت‌کشان اسلام شهر در دو قدمی تهران تنها ماند. آیا نقش ارتباطات را می‌توان در این تفاوت آشکار نادیده گرفت؟^(۱) و هم چنین آیا می‌توان تأثیر قلع و قمع اکثریت مطبوعات وابسته به اصلاح‌طلبان حکومتی را از بهار ۷۹ به این سو در گذر شدن گسترش حرکات‌های ضد استبدادی مردم در بعضی از سطوح انکار کرد؟ تصادفی نبوده که دستگاه ولایت در یک سال گذشته، بیش از هر چیز دیگر، روی سرکوب امکانات ارتباطی بالفعل جنبش ضد استبدادی متمرکز بوده است. در حالی که این امکانات ارتباطی بالفعل، پیش از آن که در دست جریان‌های براندازی و انقلابی باشد در دست جریان‌های اصلاح طلب بوده است. آیا سرکوب متمرکز اصلاح‌طلبان غیر معتقد به ولایت فقیه در یک سال گذشته، جز تلاش برای متوقف کردن ارتباطات سراسری آنترنتیو در این مرحله از گسترش جنبش، هدف دیگری می‌توانست داشته باشد؟ در واقع حمله به ارتباطات بالفعل مخالفان، معمولاً یکی از مؤثرترین راه‌های سرکوب سیاسی است^(۲). البته باید توجه داشت که من در این جا «ارتباط» را در معنای وسیعی به کار می‌برم، یعنی نه فقط به معنای خبررسانی و تماس گیری، بلکه هم چنین به معنای سازمانی یابی، هم‌گرایی، هم‌دستی و حتی تأثیر گذاری؛ یعنی همه روابطی که بسیج و مخصوصاً بسیج سیاسی را امکان‌پذیر می‌سازند. نافرمانی مدنی برای این که بتواند به یک جنبش توده‌ای سراسری تبدیل شود و حکومت کردن را برای حکومت‌گران ناممکن سازد، به ارتباطات سراسری، یعنی همه روابط لازم برای بسیج سیاسی سراسری، نیاز دارد. مشکل چنین بسیجی فقط این نیست که باید در زیر سرکوب جمهوری اسلامی صورت بگیرد. بلکه هم چنین این است که ناگزیر باید عناصر اجتماعی بسیار ناهم‌گونی را با هم مرتبط و هم‌سو سازد. چنین بسیجی در صورتی می‌تواند موفق باشد که به هر گروه اجتماعی مجال بدهد با منافع، دیدگاه‌ها و شیوه‌های خاص خود ش به مقابله با استبداد مذهبی حاکم برخیزد. عاملی که بخش‌های مختلف یک جنبش عمومی ضد استبدادی را می‌تواند با هم مرتبط سازد، بیش از هر چیز یک نیروی منفی است، یعنی همان نیروی ضدیت با استبداد. فراتر از این، ناهمگونی‌ها آغاز می‌شوند و بسته به ابعاد اختلاف منافع اجتماعی، تفاوت دیدگاه‌های فرهنگی و فکری، سطح آگاهی و سازمان‌یابی اجتماعی و سیاسی، و حتی نحوه بسیج و اقدام جمعی، برجستگی بیشتر یا کمتری پیدا می‌کنند. یک جنبش ضد استبدادی موفق در صورتی می‌تواند شکل بگیرد که علی‌رغم همه این‌ها هم‌گونی‌ها و فراتر از این، با پذیرش آنها، مقابله با استبداد را فعال و پُر تپش، گسترش بدهد. زیرا درست در این مقابله است که عناصر ناهم‌گون جنبش ضد استبدادی با هم مرتبط و هم‌سو می‌شوند و یک «جامعه تصویری»^(۳) به وجود می‌آورند که با برخورداری از شبکه ارتباطات مستقل سراسری‌اش، از موجودیت خودش آگاهی می‌یابد و دلیل وجودی و جهت‌گیری آن را تعریف می‌کند. و نیز در جریان این مقابله است که بسته به وزن سیاسی و کیفیت سازمان‌یابی نیروهای پیشرو،

اراده توده‌ای لازم برای پی‌افکندن یک نظام جای‌گزین مبتنی بر دموکراسی و حق و امکانات شهروندی برابر برای همه مردم، شکل می‌گیرد.

خلاصه کنم: نافرمانی مدنی هم اکنون می‌تواند در ایران به یک شیوه مبارزه گسترده تبدیل شود، اما برای این که از حد معینی فراتر برود و به صورت یک جنبش کاملاً توده‌ای و سراسری درآید، باید آگاهانه‌تر، سازمان‌یافته‌تر و جهت‌دارتر پیش برود و هزینه سرانه شرکت در آن، در مقیاس توده‌ای، قابل تحمل بماند و کارآمدی آن دائماً چشم‌گیرتر شود. با پیشروی در این جهت با مسایلی روبرو می‌شویم که برای تک‌تک‌شان باید راه حل داشته باشیم. به مهم‌ترین این مسایل در زیر اشاره می‌کنم.

۱- حرکت آگاهانه و سازمان‌یافته

نافرمانی مدنی (همان که طور که قبلاً گفته‌ام) در خزانه تجارب مبارزاتی مردم ایران پدیده ناشناخته‌ای نیست. مخصوصاً در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی، طولانی‌ترین و توده‌ای‌ترین مقاومت در مقابل استبداد مذهبی، به صورت نوعی نافرمانی مدنی جریان داشته است که از طریق آن بخش بزرگی از مردم، و مخصوصاً زنان و جوانان، در دفاع از زندگی عرفی، بایدها و نبایدهای جمهوری اسلامی را نقض کرده‌اند. این نافرمانی فرساینده که شمار شرکت‌کنندگان در آن هرگز از چند میلیون کمتر نبوده است، در شکست آیدئولوژیک جمهوری اسلامی و ایجاد بحران عمومی کنونی، نقشی تعیین‌کننده داشته است. اما اکنون ما به چیزی بیش از این‌ها نیاز داریم. زیرا برای حکومت ناپذیر کردن اوضاع کافی نیست بایدها و نبایدهای جمهوری اسلامی را نقض کنیم، بلکه لازم است این کار را به نحوی فزاینده آگاهانه‌تر، سازمان‌یافته‌تر و جهت‌دارتر انجام بدهیم. زنان و جوانان بی‌شماری که در بیست و چند سال گذشته مقررات پوشش تعیین شده از طرف رژیم را نقض می‌کرده‌اند، ضرورتاً قصد مقابله با رژیم را نداشته‌اند و حتی غالباً این کار را طوری انجام می‌داده‌اند، که کارشان به رویارویی با عمل و اگره «امر به معروف و نهی از منکر» نکشد. اما وقتی ۲۵ کارگر کارخانه «مبل ایران» برای وصول حقوق عقب افتاده‌شان، آگاهانه اتوبان تهران - کرج را (در اسفند ماه ۷۸) بند آوردند، می‌خواستند دقیقاً با نقض مقررات به خواسته‌های‌شان برسند. همین‌طور وقتی ۳۰ دختر دانشجوی دانشکده معماری دانشگاه آزاد همدان (چندی پیش) در اعتراض به تحمیل «حجاب برتر»، همگی چادر گل‌دار به سر کردند، عمداً می‌خواستند مقررات اعلام شده را بی‌معنا کنند. این کارگران و دانشجویان عنصری را وارد میدان کرده‌اند که ما به آن نیاز حیاتی داریم: یعنی حرکت آگاهانه و سازمان‌یافته. چنین حرکتی بدون یک نقشه قبلی، برقراری رابطه‌ای منظم میان شرکت‌کنندگان در آن و تعیین یک هدف حداقلی، امکان‌ناپذیر است. مارکس می‌گوید «زنبور عسل با ساختن خانه‌های‌اش معماران بسیاری را شرمند می‌کند. اما چیزی که بدترین معمار را از بهترین زنبورها متمایز می‌سازد این است که معمار پیش از برپا کردن ساختمان‌اش در واقعیت، آن را در خیال خود برپا می‌سازد»^(۴). در غالب نافرمانی‌هی فرهنگی که تاکنون در مقابل جمهوری اسلامی صورت می‌گرفت، عنصر آگاهی و سازمان‌یافتگی وجود نداشت. مثلاً وقتی میلیون‌ها ایرانی، علی‌رغم هشدارهای قبلی رژیم، در شبی واحد، مراسم چهارشنبه‌سوری را در سراسر کشور برگزار می‌کنند، به نقشه و تشکیلات سراسری ویژه‌ای نیاز ندارند. فرهنگ عرفی نهادی شده در جامعه ما، به طور هم‌زمان، آنها را به اقدام فرا می‌خواند. سرکوب این فرهنگ عرفی از طریق استبداد مذهبی، آن را از بین نمی‌برد، بلکه مقاوم‌تر و فعال‌تر می‌سازد. به این ترتیب، حتی خود رژیم با تعرض به حریم مدنی مردم، آنها را به نافرمانی در مقابل خود برمی‌انگیزد^(۵). به هر حال، در این نافرمانی‌های مدنی ناشی از تقابل فرهنگ

عرفی و استبداد مذهبی، هر چند میلیون‌ها نفر در سراسر کشور شرکت می‌کنند، اما معمولاً نمی‌توانند از آرایش دفاعی خارج شوند و ارتباطات قابل اتکالی در میان خود برقرار کنند. در حالی که اگر شرکت‌کنندگان در همین نافرمانی‌هایی که هم اکنون جریان دارند، بتوانند روابطی در میان خود ایجاد کنند، خواهند توانست؛ اولاً بیان و جهت صریح‌تری به حرکت‌هایشان بدهند؛ ثانیاً زمان و مکان و چگونگی و موضوع نافرمانی را خودشان تعیین کنند؛ ثالثاً و مهم‌تر از همه، جمعی به وجود بیاورند که از مجموع ساده‌اعضای‌اش آشکارا نیرومندتر و پرنفوذتر باشد. بگذارید به مثال‌های قبلی‌مان برگردیم: کارگران «میل ایران» یا دانشجویان همدان، خواه به خواست‌شان رسیده باشند یا نه، دست آورد مهمی کسب کرده‌اند. آنها با قرار و مدار قبلی، رابطه‌ای میان خود برقرار کرده‌اند، و با تکیه بر آن رابطه اقدامی را سازمان داده‌اند. رابطه آنها بعد از آن اقدام معین نیز می‌تواند دوام بیاورد و پایه‌ای قابل اتکاء برای اقدامات و فعالیت‌های دیگر باشد. حال اگر روابطی از این نوع در میان آن میلیون‌ها ایرانی برگزارکننده چهارشنبه سوری برقرار شود، زیر ساخت ارتباطی با شکوهی در سراسر کشور وجود خواهد داشت که با پایان مراسم چهارشنبه سوری از بین نخواهد رفت. چنان ارتباطی حتی اگر بعداً با یک دهم دامنه چهارشنبه سوری به کار گرفته شود، توده بزرگی از مخالفان جمهوری اسلامی را مستقل از جمهوری اسلامی و در تقابل با آن به هم وصل خواهد کرد. این توده بزرگ پخش شده در سراسر کشور، برای به راه انداختن موج بعدی نافرمانی، دیگر منتظر چهارشنبه سوری بعدی نخواهند ماند. آنها خواهند توانست هر جا که مناسب دیدند، پوزه استبداد مذهبی را به خاک بمالند. با چنان روابطی آیا نمی‌توان مثلاً تهاجم کنونی قوه قضائیه را - که برای مرعوب کردن مردم، جوانان را در ملاء عام به شلاق می‌بندد - در هم شکست؟ اگر چنین تهاجم وحشیانه‌ای با یک نافرمانی مدنی توده‌ای در هم بشکند، آیا گام بزرگی در جهت حکومت ناپذیر کردن اوضاع نخواهد بود؟

اما مسأله این است که ایجاد رابطه نسبتاً پایدار میان انبوه مردمی که در سراسر کشور پخش شده‌اند، کاری است بسیار دشوار. حقیقت این است که دانشجویان همدان یا کارگران «میل ایران» به جهات زیادی، با برگزارکنندگان چهارشنبه سوری قابل مقایسه نیستند. اینها به راحتی می‌توانند با هم رابطه بگیرند، نه صرفاً به دلیل این که شمارشان محدود است و امکان دیدن هم دیگر را دارند، بلکه هم چنین به این دلیل که گروه نسبتاً هم‌گونی هستند و منافع مشترک نقداً ملموسی آنها را به هم پیوند می‌دهد. اما برگزارکنندگان چهارشنبه سوری هیچ یک از این شرایط مساعد را ندارند. برقراری رابطه قابل اتکاء در میان آنها تنها به صورت واسطه امکان‌پذیر است؛ از طریق تبدیل آنها به گروه‌هایی هم‌گون و محدود، از نوع دانشجویان همدان و کارگران «میل ایران» و مرتبط شدن این گروه‌های برخوردار از ارتباط مستقیم درونی، با هم دیگر. به عبارت دیگر، ایجاد حرکت‌های نافرمانی آگاهانه و سازمان یافته، به تشکیل گروه‌های هم‌گون و محدودی نیاز دارد که اعضای آنها در ارتباط مستقیم و فشرده و فعالی با هم دیگر باشند. این گروه‌ها که من برای سهولت بحث، ترجیح می‌دهم که آنها را هسته‌های پایه نافرمانی بنامم، باید از افرادی هم‌گون تشکیل شوند تا بتوانند از کارایی عملی برخوردار باشند، افرادی که منافع مشترک نقداً ملموسی دارند؛ در موقعیت‌های اجتماعی تقریباً مشابهی قرار دارند و از مشکلات تقریباً مشابهی رنج می‌برند. هم‌چنین شمار آنها نباید از حد معینی بیشتر باشد، زیرا در غیر این صورت، تماس تنگاتنگ میان آنها دشوار و شناخت آنها از همدیگر ضعیف خواهد بود. این هسته‌های پایه می‌توانند بر مبنای آشنایی‌ها و پیوندهای شکل گرفته در محیط‌های کار و زندگی مردم، شکل بگیرند و افراد هم‌داستان را دور هم گرد بیاورند. البته شکل‌گیری هسته‌های پایه، به خودی خود، مشکل ارتباطات سراسری را برای جنبش نافرمانی حل نمی‌کند، اما پایه

اجتماعی فعالی برای حل آن به وجود می‌آید. اولاً وقتی این هسته‌های پایه در متن یک بحران سیاسی عمومی شکل می‌گیرند، به صورت گروه‌های منفرد بی‌ارتباط نمی‌مانند، بلکه با هر اقدام عملی، با هسته‌هایی دیگر مرتبط می‌شوند و این روند گسترش ارتباطات افقی، لااقل در سطوح محلی ای حرفه‌ای، ارتباطاتی به وجود می‌آورد که هم آهنگی حرکت‌های نافرمانی منفرد را در مقیاس محلی یا صنفی امکان‌پذیر می‌سازد. مثلاً در آن صورت، به جای ۳۰ دانشجوی دختر رشته معماری، همه دانشجویان دختر همدان امکان می‌یابند که به حرکت نافرمانی هم‌زمان و هم‌آهنگی دست بزنند. ثانیاً در صورت وجود این هسته‌های پایه، هر رویارویی خود انگیخته سراسری با رژیم، به مجالی برای ایجاد ارتباطات گسترده‌تر و حتی هم‌آهنگ‌سازی‌های سراسری تبدیل می‌شود. مثلاً با جوانه زدن هسته‌های پایه در سطوح محلی، حادثه‌ای مانند برگزاری مراسم چهارشنبه سوری می‌تواند ظرفیت و دامنه سیاسی به مراتب نیرومندتر و جسورانه‌تری پیدا کند. ثالثاً شکل‌گیری هسته‌های پایه، خواه ناخواه، ضرورت ارتباطات سراسری را به صورت حادثه‌تر و عاجل‌تری مطرح می‌سازد و جریان‌های سیاسی گوناگون مخالف رژیم را به تکاپو وامی‌دارد که خلاء ارتباطات سراسری را پر کنند^(۱). از همه اینها گذشته، شکل‌گیری هسته‌های پایه نافرمانی مدنی، به بخش‌های مختلف مردم امکان می‌دهد که به جای تبدیل شدن به پیروان شیفته رهبر یا رهبرانی فرهمند، بر منبای منافع مشترک اجتماعی‌شان گرد هم آیند و از پائین، برای پی‌ریزی یک نظام جایگزینی واقعاً دموکراتیک، سنگری‌بندی کنند. بنابراین هسته‌های پایه نافرمانی مدنی می‌توانند ساختارهایی چند خرجه باشند که مخصوصاً به کارگران و زحمتکشان امکان می‌دهند که ضمن شرکت فعال در جنبش عمومی ضد استبدادی، آرایش طبقاتی را نیز در سطح هر چه گسترده‌تر سامان بدهند.

۴- ضرورت حرکت از خواست‌های بی‌واسطه

یک جنبش اجتماعی را از جهاتی می‌توان به یک رودخانه تشبیه کرد؛ که هر قدر هم بزرگ باشد، با جوی بارهایی کوچک آغاز می‌شود و ادامه جریان پر آب‌ترین رودخانه‌ها نیز به وجود جوی بارهای کوچک در سرچشمه‌های آن بستگی دارد. به قول سعدی: «اگر باران به کوهستان نیارد/ به سالی دجله گردد خشک رودی». جنبش‌های اجتماعی نیز در سرچشمه‌هایشان، با خواست‌هایی به ظاهر کوچک آغاز می‌شوند. جنبش نافرمانی مدنی نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. چند یا چند ده هزار نفر ممکن است تحت شرایطی در مخالفت صریح با ولایت فقیه یا شخص ولی فقیه، دست به نافرمانی بزنند؛ اما بعید است میلیون‌ها نفر، به مدت مثلاً چند سال، با شعارهای مستقیم ضد ولایت فقیه، به میدان بیایند. چنین کاری، مخصوصاً برای طبقات پائین، بسیار دشوارتر است^(۲). در حالی که به تجربه می‌دانیم که نافرمانی مدنی یک شیوه مبارزه فرسایشی است که به زمان قابل توجهی نیاز دارد و قاعدتاً نمی‌تواند با چند حرکت ضربتی رژیم را به زانو در آورد. اما با حرکت از خواست‌های بی‌واسطه و نقداً ملموس، نافرمانی مدنی می‌تواند به سرعت توده‌گیر شود. می‌دانیم که همین آلان، انبوهی از مردم، با اعتراض‌ها و خواست‌های بی‌واسطه‌شان، هر روزه در تمام مناطق کشور، دست به اقدام می‌زنند، اقداماتی که بخش قابل توجهی از آنها، به کرات، خصلت شورش آشکار پیدا می‌کنند. اگر همین حرکت‌ها با همین خواست‌ها و اعتراض‌های مشخص کنونی‌شان، صورت سازمان یافته‌ای پیدا کنند، پایه توده‌ای عظیمی برای نافرمانی مدنی ایجاد می‌کنند. تردیدی نیست که این خواست‌ها و اعتراض‌های بسیار رنگارنگ باید به خواست‌های بزرگ‌تری تبدیل شوند و بیان سیاسی روشن‌تر و آگاهانه‌تری پیدا کنند. اما باید توجه داشت که این «ترجمه» به زبان سیاسی روشن اولاً نمی‌تواند به معنای حذف

خواست‌های مشخص و مختلف باشد، ثانیاً نمی‌تواند به طور دل به خواهی، از بالای سر صاحبان این خواست‌ها صورت بگیرد. چنین کاری تنها از طریق گسترش ارتباطات میان صاحبان این خواست‌ها و اعتراض‌های رنگارنگ و ایجاد فصل مشترک میان آنها امکان‌پذیر است. توجه به این نکته در شرایط ایران امروز اهمیت دارد، زیرا در کشور ما که همیشه بختک استبداد بر ذهن مردم سنگینی می‌کرده و جامعه مدنی سنگر بندی شده معنایی نداشته است، فعالان سیاسی به هر حرکتی که بیان سیاسی روشنی نداشته باشد، با بی‌اعتنایی می‌نگرند، و این گرایش متأسفانه در میان فعالان چپ جاذبه بیشتری دارد. و این در حالی است که بسیج طبقات زحمت‌کش بدون کار بردبارانه و پی‌گیرانه روی خواست‌ها و نیازهای اجتماعی آنها، نهایتاً آنها را به سیاهی لشکر بی‌اختیار و بی‌ابتکار دیگران تبدیل می‌کند. بنابراین اگر می‌خواهیم نافرمانی مدنی به سرعت توده‌گیر شود و دامنه هر چه گسترده‌تری پیدا کند و جنبش ضد استبدادی مردم با جهت‌گیری روشن دموکراتیک پیش برود و کارگران و زحمت‌کشان از هم اکنون برای دفاع از منافع طبقاتی خودشان به سنگربندی مستقل بپردازند، باید به سازمان‌یابی حول خواست‌های بی‌واسطه مردم اهمیت بدهیم. فراموش نباید کرد که هسته‌های پایه نافرمانی (که قبلاً به آنها اشاره کردم) اساساً حول خواست‌های بی‌واسطه گروه‌های مختلف مردم می‌توانند شکل بگیرند. بعلاوه، تأکید روی خواست بی‌واسطه، کار رژیم را در سرکوب حرکت‌های نافرمانی بسیار دشوارتر می‌سازد. مثلاً آنها نمی‌توانند کارگرانی را که برای وصول حقوق عقب افتاده‌شان، انبوهان پر ترددی را بسته‌اند، به همان آسانی سرکوب کنند که یک راه‌پیمایی کاملاً سیاسی در اعتراض به زورگویی‌های ولی فقیه را. و این در مراحل آغازین گسترش نافرمانی مدنی بسیار مهم است.

۳- دو شاخه بزرگ خواست‌های مردم

هرگز نباید فراموش کنیم که جمهوری اسلامی یک استبداد معمولی نیست، بلکه حکومتی تاریک اندیش و نابهنگام است که علاوه بر سرکوب خشن سیاسی، سرکوب مدنی بسیار گسترده‌تری را نیز برای ادامه موجودیت‌اش لازم دارد. ما گرفتار استبدادی هستیم که دست کم از لحاظ فرهنگی، توتالیترایسم انکار ناپذیری را به نمایش می‌گذارد. زیرا می‌کوشد با کنترل حتی خصوصی‌ترین جنبه‌های زندگی مردم، فضای اجتماعی و فرهنگی را به حداقل مطلق کاهش بدهد. این ویژگی جمهوری اسلامی نمی‌تواند در ترکیب و آرایش مخالفان آن انعکاس نیابد. تصادفی نیست که اکنون بخش غالب تمام طبقات اجتماعی علیه رژیم برانگیخته شده‌اند و مخالفت با ولایت فقیه می‌رود که به نقطه هم‌رایی تقریباً همه ایرانیان تبدیل شود. و از این جاست که بخش بزرگی از حرکت‌های اعتراضی مردم علیه رژیم، منبش آشکارا فرهنگی دارند. بنابراین هر تلاشی برای ایجاد فصل مشترک میان خواست‌های رنگارنگ مردم، باید با توجه به این حقیقت آغاز شود که این خواست‌ها نهایتاً به دو شاخه بزرگ تقسیم می‌شوند که عوامل و شرایط مؤثر در روند سیاسی شدن آنها نمی‌تواند یک سان باشد. این دو شاخه بزرگ را تسامحاً می‌توانیم خواست‌های فرهنگی - سیاسی و خواست‌های اقتصادی - سیاسی بنامیم. شاخه اول همه آن خواست‌ها و حرکت‌هایی را که در اعتراض به تاریک‌اندیشی‌ها و تبعیضات ناشی از فرهنگ تحمیلی (غالباً سنتی) شکل می‌گیرند، در برمی‌گیرد، و شاخه دوم حرکت‌ها و خواست‌هایی را در برمی‌گیرد که در اعتراض به فقر، بهره‌کشی اقتصادی، تحمّل ناپذیر شدن شرایط مادی زندگی و نابرابری‌های ناشی از شکاف طبقاتی به وجود می‌آیند. البته تفکیک این دو، در عمل، کار دشواری است و حتی ممکن است به بدفهمی‌ها و اشتباهات بزرگی دامن بزند. زیرا تقریباً در همه حوزه‌های زندگی، نهادهای فرهنگی و اقتصادی به صورت کاملاً تنیده درهم عمل می‌کنند. مثلاً آیا

می‌توان نقش سیاست‌های تاریک اندیشانه جمهوری اسلامی را در گسترش فلاکت اقتصادی و نابرابری‌ها طبقاتی نادیده گرفت؟ یا این همه، توجه به خصلت متفاوت خواست‌های فرهنگی و اقتصادی، به لحاظ نظری، اهمیت دارد. زیرا تأثیر آنها در ایجاد صف‌آرایی‌های سیاسی یک سان نیست. روند سیاسی شدن خواست‌های فرهنگی در میان اقشار میانی و بالا بیشتر است تا در میان اقشار پائینی؛ برعکس، قدرت بسیج خواست‌های اقتصادی در میان اقشار پائین بسیار بیشتر است. از نظر رژیم، تهدید خواست‌های فرهنگی حادث و آنی‌تر از تهدید خواست‌های اقتصادی است. این تفاوت‌ها باعث می‌شود که گره خوردن این دو شاخه از خواست‌ها، گاهی با دشواری‌ها و موانع گوناگونی رو به رو شود. با آگاهی از این مسأله، جمهوری اسلامی همیشه کوشیده است تفاوت‌های این دو شاخه از خواست‌ها را به شکافی هر چه بزرگ‌تر در میان لایه‌های اجتماعی مختلف تبدیل کند. اکنون نیز می‌بینیم که دستگاه ولایت، ریاکارانه می‌کوشد به بهانه ضرورت حل فوری معضلات اقتصادی، حرکت‌ها و اعتراض‌های سیاسی و فرهنگی را خفه کند. و در سوی دیگر، شمار زیادی از مخالفان رژیم (از جمله، متأسفانه، بعضی از جریان‌های چپ) نیز می‌کوشند، به بهانه ضرورت ائتلاف‌های وسیع ضد استبدادی، سازمان‌دهی حرکت‌ها و اعتراض‌های اقتصادی طبقات زحمت‌کش را کم اهمیت قلم‌داد کنند یا برخوردی ابزاری با این حرکت‌ها و اعتراض‌ها داشته باشند. در حالی که هر نوع غفلت در ایجاد پیوند فشرده میان این دو شاخه از خواست‌ها به شدت خطرناک است و هم عمر جمهوری اسلامی را طولانی‌تر می‌سازد و هم شکل‌گیری شرایط لازم برای یک نظام جای‌گزین دموکراتیک را ناممکن می‌کند. چنین پیوندی یکی از شرایط لازم و حیاتی توده‌گیر شدن و سراسری شدن نافرمانی مدنی است. در ایجاد این پیوند، زنان و جوانان نقش به ویژه مهمی می‌توانند بازی کنند.

۴- نقش گروه‌های برنشسته و سیال در نافرمانی مدنی

همه گروه‌های اجتماعی نمی‌توانند در نافرمانی مدنی - که لازمه آن، بنابه تعریف، رویارویی فرسایشی با حکومت است - به یک سان شرکت کنند. بعضی‌ها می‌توانند در حفظ تداوم آن نقش مؤثرتری داشته باشند و بعضی دیگر در پیشروی و موفقیت آن. مسلّم است که رژیم در مقابل نافرمانی مدنی بیکار نخواهد نشست و با تمام امکانات خواهد کوشید از شروع و گسترش آن جلوگیری کند. و این کار را فقط از طریق سرکوب خود اقدامات نافرمانی انجام نخواهد داد، بلکه سعی خواهد کرد هر حرکتی را، تا حد امکان، در نطفه خفه کند، یعنی قبل از شکل‌گیری اقدام جمعی، و فراموش نباید کرد که حکومت‌های استبدادی برای خفه کردن حرکت در نطفه، دست بازتری دارند تا حکومت‌های دموکراتیک یا مقید به قانون. هر قدر امکانات حکومت برای کنترل زندگی روزمره مردم گسترده‌تر باشد، راحت‌تر می‌تواند از شکل‌گیری حرکت‌های نافرمانی آنها جلوگیری کند. اما هیچ حکومتی، حتی سرکوب‌گرترین آنها، همه گروه‌های اجتماعی را به یک سان کنترل نمی‌کند و نمی‌تواند بکند. میزان کنترل بستگی به این دارد که کنترل هر گروهی برای حکومت اولاً چه قدر اهمیت دارد و ثانیاً چه قدر امکان دارد. مثلاً کنترل بر نیروهای مسلح برای همه حکومت‌ها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و به همین دلیل هم هست که انضباط و آمریت ویژه‌ای بر نیروهای مسلح اعمال می‌شود. و با همین منطق است که جمهوری اسلامی کنترل بر روحانیت را نیز مانند کنترل بر نیروهای مسلح، بسیار با اهمیت تلقی می‌کند^{۱۳۱}. از طرف دیگر، کنترل بر گروه‌های اجتماعی سازمان‌یافته برای حکومت‌ها آسان‌تر است از کنترل بر گروه‌های سازمان نیافته. مثلاً تردیدی نمی‌توان داشت که برای جمهوری اسلامی، کنترل کارگران نفت به مراتب آسان‌تر است از کنترل کارگران ساختمانی. به همین دلیل است که - بر خلاف تصور شایع -

دیکتاتوری‌ها، و مخصوصاً دیکتاتوری‌های توتالیتر (= تمامیت‌گرا) از سازمان نیافتگی اجتماعی وحشت می‌کنند و می‌کوشند گروه‌های اجتماعی هر چه بیشتری را «سازمان» بدهند. که البته این نوع سازمان دهی را بایستی «به صف کردن» (regimentation) بنامیم. تصادفی نیست که جمهوری اسلامی همیشه تلاش کرده است که مثلاً تشکیلات عریض و طویل کارگری داشته باشد. با توجه به این نکات، می‌توانیم گروه‌های اجتماعی را به دو دسته بزرگ تقسیم کنیم: گروه‌های بر نشسته و گروه‌های سیال. دسته اول همه آن گروه‌هایی را در بر می‌گیرد که جایگاه اجتماعی روشن و جا افتاده‌ای دارند و دسته دوم آنهایی هستند که چنین جایگاهی ندارند و در سازمان اجتماعی کار، یا گروه‌های حاشیه‌ای تلقی می‌شوند یا گروه‌هایی انتقالی. درست به همین دلیل، رژیم هم می‌خواهد و هم - تحت شرایط معمولی - می‌تواند گروه‌های دسته اول را کنترل کند، ولی دسته دوم را نه می‌تواند به آسانی کنترل کند و نه کنترل آنها را دارای اهمیت اساسی می‌داند. آن چه کنترل دسته اول را برای رژیم نسبتاً آسان و کم هزینه می‌سازد، برنشستگی یا سازمان یافتگی اجتماعی آنهاست^(۱). در نتیجه، سیاست رژیم در برخورد با گروه‌های اول این خواهد بود که سازمان‌یابی یا دقیق‌تر بگویم، سازمان‌یابی مستقل آنها را سرکوب کند و «هزینه بسیج» شان را - بسته به اهمیتی که به هر یک از آنها می‌دهد - بالا ببرد. ولی در برخورد با گروه‌های دسته دوم، قاعدتاً سرکوب اقدام جمعی را ترجیح خواهد داد. زیرا سرکوب آنها در مرحله بسیج بسیار پر هزینه خواهد بود^(۲). گروه‌های مختلف تهیدستان شهری، بیکاران، جوانان و - تا حدی - دانشجویان، گروه‌های شاخص دسته اول هستند. نافرمانی مدنی، اساساً به وسیله این گروه‌هاست که می‌تواند در مقیاس وسیع شروع شود و تداوم یابد. این‌ها گروه‌هایی هستند که با سهولت بیشتری می‌توانند (به قول چارلز تیلی) به «مجال اقدام جمعی» (opportunity of collective action) دست یابند. زیرا به دلیل سیالیت اجتماعی شان، می‌توانند تحرک سیاسی بیشتری داشته باشند. اینها گروه‌هایی هستند که «نقطه جوش» شان پائین است و راحت‌تر می‌توانند خواست‌های بی‌واسطه مختلف شان را به هم گره بزنند و سیاسی شدن حرکت‌ها را تسهیل کنند. تمرکز جغرافیایی این گروه‌ها، بیش از همه، در محلات تهیدست نشین شهرها، و مخصوصاً شهرهای بزرگ است. به تجربه انقلاب ۵۷ می‌دانیم که حرکت‌های این محلات در شکل‌گیری بحران کنترل چه نقش مهمی می‌توانند داشته باشند^(۳). در این محلات است که ستون‌های ضربتی جنبش ضد استبدادی (و نیز جنبش برابری طلبی) مردم ایران، یعنی بخش بزرگی از کارگران، بیکاران، زنان و جوانان در هم می‌آمیزند. بخش بزرگی از این نیروها، مخصوصاً جوانان و بیکاران می‌توانند این حرکت‌ها را از محدوده محلات تهیدستان نشین فراتر ببرند. به تجربه‌های بی‌شمار می‌دانیم که هیچ انقلاب و جنبش بزرگ مردمی بدون حضور بی‌منازع جوانان قابل تصور نیست. و در ایران امروز، جوانان بزرگ‌ترین، پر التهاب‌ترین و نیز محروم‌ترین بخش جمعیت ما را تشکیل می‌دهند. حتی در جامعه فقر زده ما، نوجوانان نیز نمی‌توانند از تجمل تماشاچی بودن در سیاست برخوردار باشند و هیچ حرکت بزرگ سیاسی و اجتماعی، بدون حضور و شرکت فعال «گاو روش»‌های انقلاب^(۴) صورت نخواهد گرفت. بنابراین همان‌طور که تجربه ربع قرن اخیر نشان می‌دهد، نه تنها دانشگاه‌ها، که مدارس نیز در دامن زدن به بحران کنترل نقشی بسیار مهم خواهند داشت. اما توجه به نقش گروه‌های سیال نباید ما را از اهمیت تعیین کننده گروه‌های بر نشسته در تثبیت بحران کنترل و وارد کردن ضربه نهایی بر رژیم غافل سازد. مثلاً به تجربه می‌دانیم که کارگران ساختمانی هر چند در تداوم حرکت‌های فرسایشی و داغ‌نگه داشتن فضای سیاسی نقش چشم‌گیری می‌توانند داشته باشند، اما به میدان آمدن کارگران نفت است که می‌تواند ضربه استراتژیک را در حکومت ناپذیر کردن اوضاع

وارد سازد. مهم این است که بدانیم هر یک از این دو دسته بزرگ گروه‌های اجتماعی، کجا می‌توانند نقشی کارساز ایفاء کنند و چگونه هم دیگر را می‌توانند تکمیل کنند.

۵- نقش سازندگان افکار عمومی و جهت دهنده‌گان جنبش

و بالاخره، نافرمانی مدنی برای سراسری شدن به شرکت فعال گروه‌هایی نیاز دارد که در ساختن افکار عمومی، جهت دادن جنبش توده‌ای و پرداختن اندیشه‌های مربوط به نظام جای‌گزین، نقشی تعیین کننده دارند. اینها را می‌توانیم تسامحاً «روشن فکران ناراضی» بنامیم. حقیقت این است که پیوندهای اجتماعی و گرایش‌های طبقاتی مسلط در میان این گروه‌ها، در تعیین مسیر و سرنوشت جنبش توده‌ای نقش بسیار مهمی دارند. گریز از این حقیقت، عموماً به نفع طبقات بالا تمام می‌شود. زیرا ارتش روشن‌فکرانی که آنها در اختیار دارند، به لحاظ شمار و توان، معمولاً بر روشن‌فکران طبقات پائین برتری دارد. بسیج طبقات پائین، حتی در موقعیت‌های انقلابی، معمولاً خصلت تدافعی دارد. برعکس، طبقات مرفه معمولاً به سرعت به بسیج تعرضی دست می‌زنند و «استراتژی سازمانی جدیدی» را اشاعه می‌دهند^(۵). در رابطه با این مسأله، ما اکنون در ایران با دو مشکل روبرو هستیم.

اول این که بخش قابل توجهی از «روشن فکران ناراضی» عملاً از انقلاب می‌ترسند و به بهانه اجتناب از خشونت، جنبش را از دست زدن به اقدامات جسورانه فراقانونی می‌ترسانند. این مشکل با بی‌اعتبار شدن هر چه بیشتر اصلاح‌طلبان حکومتی، اهمیت خود را از دست می‌دهد. و شروع و گسترش نافرمانی مدنی نیز، مسلماً آن را به طور قطعی کنار خواهد زد. اما مشکل دوم این است که فضای ایدئولوژیک نه فقط در ایران، بلکه در سطح جهانی نیز به شکل بی‌سابقه‌ای محافظه‌کارانه است و بنابراین، از نظر اکثریت روشن‌فکران، هر نوع سنگربندی طبقاتی برای فراتر رفتن از افق‌های سرمایه‌داری، بی‌حاصل و خیال‌پردازانه محسوب می‌شود. در حالی که با مجموعه شرایطی که در ایران وجود دارد، کوچک‌ترین غفلت از سنگربندی طبقاتی معطوف به سوسیالیسم، حتی استقرار یک دموکراسی سیاسی کم رنگ را نیز ناممکن خواهد ساخت و جز سازش برای سازمان دادن آن چه آنتونیو گرامشی «انقلاب منفعل» یا «انقلاب بدون انقلاب» می‌نامید، معنایی نخواهد داشت. این یکی از بزرگ‌ترین معضلاتی است که جنبش آزادی‌خواهی عمومی مردم ایران با آن رو به روست. نافرمانی مدنی، با امکان دادن به صف‌آرایی وسیع‌تر طبقات پائین، می‌تواند شرایط مساعدی برای حل این معضل و تغییر در جهت‌گیری‌های روشن‌فکران ایجاد کند. اما تلاش فکری برای حل این معضل، بیش از همه، به عهده زنان و مردانی است که برای آزادی و حقوق شهروندی برابر می‌جنگند و تعهد به «جنبش آگاهانه و مستقل اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم» را بزرگ‌ترین معیار شجاعت فکری و اخلاقی می‌دانند.

پانویس‌ها

(۱) این سه اصطلاح را تسامحاً می‌توان در معنای مترادف با هم به کار برد. از نظر لنین، شرط لازم (و البته، نه کافی) برای مشتعل شدن انقلاب این است که که اولاً حکومت شوندگان دیگر نخواهند به شیوه سابق بر آنها حکومت شود و حکومت کنندگان نتوانند به شیوه سابق حکومت کنند، ثانیاً شرایط زندگی طبقات ستم‌کش بیش از حد معمول دشوارتر گردد؛ ثالثاً حرکت‌های اعتراضی مردم افزایش یابد و توده‌های مردم، هم به دلیل وضع بحرانی زندگی‌شان و هم به وسیله خود طبقات بالا، به میدان «اقدامات مستقل تاریخی» کشانده شوند. او این شرط لازم را «موقعیت انقلابی» و گاهی «بحران انقلابی» می‌نامد. اما بعضی‌ها «مانند

مندل و W.F. Wertheim) همین شرط لازم را «موقعیت پیشا انقلابی» می‌نامند و آنتونیو گرامشی در بعضی نوشته‌های اش، اصطلاح «بحران عمومی سیاسی» را به کار می‌برد و مندل (مثلاً در مقاله «نظریهٔ لنینی سازمان») «موقعیت انقلابی» را در معنایی متفاوت با «موقعیت پیشا انقلابی» به کار می‌برد و مشخصهٔ اصلی آن را شکل‌گیری «قدرت دوگانه» و ذهنیت توده‌های مستقیماً انقلابی، می‌داند.

(۲) لنین: «سقوط انترناسیونال دوم»، مجموع آثار، ج ۲۱، ص ۲۱۴.
(۳) روز لوکزامبورگ حق دارد که (در بررسی تجربهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه) می‌گوید: دوره‌های انقلابی آن چنان مصائبی به بار می‌آورند که تحمل آنها بدون فداکاری‌های بزرگی که خود به وجود می‌آورند، ناممکن است، نقل به معنا از «اعتصاب توده‌ای، حزب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری» نوشتهٔ روز لوکزامبورگ، ترجمهٔ فارسی، تهران، ص ۶۴-۶۳.

(۴) مهماتما گاندی که در کشف و شناساندن این ظرفیت نافرمانی مدنی نقش اصلی را داشت، همیشه تأکید می‌کرد که همه را نمی‌توان گشت و همه را نمی‌توان به زندان برد. مثلاً او در آستانهٔ یکی از معروف‌ترین حرکت‌های نافرمانی مدنی، در پیکارهای معطوف به استقلال هند (یعنی نافرمانی مدنی برای شکستن قانون نمک در سال ۱۹۳۰) در توضیح این نکته چنین گفت: «فرض کنید که در هر یک از ۷۰۰ هزار دهکدهٔ هند فقط ده نفر برای شکستن «قانون نمک» پا پیش بگذارند و نمک درست کنند؛ فکر کنید این حکومت چه می‌تواند بکند؟ حتی بدترین خودکامگان قابل تصور، جرأت نمی‌کنند صفوف مقاومت کنندگان مدنی، مسالمت جو را به توپ ببندند. به شما اطمینان می‌دهم که اگر اندکی فعال شوید، می‌توانید این حکومت را در زمان بسیار کوتاهی فرسوده سازید.» او خطاب به انبوه جمعیتی که برای آغاز حرکت جمع شده بودند، گفت «درحالی که چند روزی بیشتر به آغاز نبرد نماند، چه طور شما جرأت کرده‌اید بدون هر گونه ترس به این جا بیایید؟ فکر می‌کنم اگر قرار بود با توپ و تفنگ رو به رو بشوید، هیچ یک از شما این جا نبودید... فرض کنید من اعلام می‌کردم که می‌خواهم کارزار خشنی را آغاز کنم (نه ضرورتاً با مردان مسلح با تفنگ، بلکه حتی با چوب و سنگ) آیا فکر می‌کنید حکومت مرا تا به حال آزاد می‌گذاشت؟ آیا می‌توانید یک نمونه در تاریخ به من نشان بدهید (چه در انگلیس باشد، چه در امریکا یا روسیه) که دولت سرپیچی خشن از قدرت را حتی برای یک روز تحمل کرده باشد؟ اما در این جا شما می‌دانید که حکومت سرگیجه گرفته و درمانده شده است.» به نقل از

B.Chandra: India's Struggle For Independence, London, 1989, P. 271-72

(۵) در واقع، برای هر حکومت زورگو، گستردگی دامنهٔ مخالفت به مراتب خطرناک‌تر از خشونت آن است. از این رو، حکومت‌های استبدادی وقتی با چشم‌انداز گسترش اعتراضات مردم رو به رو می‌شوند، همیشه می‌کوشند قبل از هر چیز، ظرفیت گسترش آن را از بین ببرند. و از آنجا که ظرفیت گسترش نافرمانی مدنی به غیر خشونت‌آمیز بودن آن بستگی دارد، بنابراین از بین بردن همین خصلت غیر خشونت‌آمیز حرکت به مهم‌ترین اولویت سرکوب‌گران تبدیل می‌شود. مثلاً استعمار انگلیس، تلاش برای به خشونت کشاندن جنبش نافرمانی مدنی مردم هند تحت رهبری گاندی را هرگز رها نکرد. کافی است «کشتار جالیان والا باغ» (Jalianwala Bagh) را به یاد بیاوریم که به دستور یک ژنرال انگلیسی، حدود ۴۰۰ نفر از مردم کاملاً بی‌دفاع، در شهر آمریت سار، در زمینی که هیچ گونه راه فراری نداشت، گلوله باران و قتل عام شدند (نگاه کنید به منبع یاد شده در زیرنویس پیشین، ص ۸۳-۱۸۲). حتی دولت‌های ظاهراً دموکراتیک غرب نیز که اکنون با جنبش مدنی رو به گسترش ضد سرمایه‌داری رو به رو شده‌اند، به خشونت کشاندن آن را بهترین راه مقابله با آن می‌دانند. مثلاً سازمان دهندگان تظاهرات ضد سرمایه‌داری بیستم ژوئیهٔ گذشته در جنوا، با شواهد روشن نشان داده‌اند که پلیس ایتالیا از اعضای گروه به اصطلاح «Black Block» برای به خشونت کشاندن حرکت استفاده می‌کرد (نگاه کنید به نوشتهٔ George Monbiot در «گاردین هفتگی» شماره ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۱ و نوشتهٔ Susan George در ماهنامهٔ «لوموند دیپلماتیک» شمارهٔ اوت ۲۰۰۱).

(۶) البته نباید فراموش کرد که خصلت کاملاً سیاسی حرکت ۱۸ تیرماه ۷۸ و ضدیت مستقیم و جسورانهٔ آن با ارکان حکومت مذهبی، نقش تعیین‌کننده‌ای در بازتاب سریع و سراسری آن داشت. اما تردیدی نمی‌توان داشت که ارتباطات سراسری دانشجویان و نیز انعکاس اخبار حرکت در روزنامه‌های وابسته به اصلاح‌طلبان حکومتی، در این ماجرا بسیار مؤثر بود.

(۷) چارلز تیلی بالا بردن «هزینهٔ بسیج» مخالفان را یک از مؤثرترین راه‌های سرکوب سیاسی می‌داند و یادآوری می‌کند که حکومت‌ها گاهی به جای این که مستقیماً روی سرکوب «اقدام جمعی» متمرکز شود، روی بالا بردن «هزینهٔ بسیج» متمرکز می‌شوند و از طریق ایجاد اختلال و گسست در ارتباطات سازمان‌دهی مخالفان این کار را پیش می‌برند.

C. Tilly: From Mobilization to Revolution, London, 1978, P.100

(۸) «جامعهٔ تصویری» (Imagined Community) اصطلاحی است که بندیکت اندرسن در تعریف «ملت» به کار می‌گیرد: جامعه‌ای که اعضای آن، بی‌آن که هم دیگر را دیده باشند، خود را در هم بودی و پیوند با هم دیگر تصور می‌کنند؛ جامعه‌ای که در تقابل با دیگران، یا دست کم، در تفکیک از دیگران، تصور می‌شود و از طریق ارتباطات سیاسی و فرهنگی، و برابری فرضی اعضای آن معنا پیدا می‌کند. (نگاه کنید به:

B. Anderson: Imagined Communities, London, 1991, P. 6-7)

در این جا من این اصطلاح را برای جنبش توده‌ای سراسری به کار می‌برم و فکر می‌کنم شفاف‌ترین شکل «جامعهٔ تصویری» از طریق چنین جنبشی به وجود می‌آید؛ در تقابل‌اش با قدرت مسلط و با شبکهٔ ارتباطات‌اش در میان اعضای مختلف آن، که بی‌آن که هم دیگر را دیده باشند، خود را در پیوند و هم‌سویی با هم تصور می‌کنند.

K.Marx: Capital, Moscow, 1977, Vol.1, P. 174

(۹) در حقیقت وقتی جمهوری اسلامی با حداقل‌های فرهنگی لازم در جامعه معاصر در می‌افتد، نه تنها شکست می‌خورد، بلکه ناخواسته، نیاز مردم به این حداقل‌ها را شدت می‌بخشد. تصادفی نیست که در بیست و چند سال اخیر، علی‌رغم همهٔ تلاش‌های رژیم، فرهنگ مدرن در میان شمار به سرعت فزاینده‌ای از مردم، کشش آشکارا بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است.

(۱۱) برخلاف نظر کسانی که شکوه در بارهٔ فقدان نیروی سیاسی آلترناتیو را به یکی از عناصر ثابت هر تحلیل سیاسی از اوضاع کشور تبدیل کرده‌اند، به جرأت می‌توان گفت که عناصر بالقوهٔ لازم برای ایجاد ارتباطات سراسری مستقل از رژیم (یعنی مهم‌ترین عامل شکل‌دهندهٔ آلترناتیو) اکنون در مقایسه با مثلاً سال ۱۳۵۶، آشکارا دم دست‌ترند.

(۱۲) دربارهٔ دشواری گریز از به اصطلاح «غم نان» برای طبقات پائین، نگاه کنید به: B.Moore: Injustice, The Social Bases of Obedience and Revolt, London, 1998, P. 480.

(۱۳) نیکوس پولاتزاس (در «فایشیسم و دیکتاتوری») نشان داده است که هدف‌ها و شیوه‌های کنترل و سرکوب در انواع مختلف دیکتاتوری نمی‌تواند یک سان باشد. تجربهٔ جمهوری اسلامی نیز این را تأیید می‌کند.

(۱۴) در بارهٔ ساز و کارهای «کنترل سازمانی» نگاه کنید به:

A. Etzioni: Modern Organization, New York, 1964, P.58-61.

(۱۵) در این باره نگاه کنید به چارلز تیلی (یاد شده در زیر نویس ۸)، ص ۱۱۵-۹۹.
(۱۶) در این باره نگاه کنید به: آصف بیات: سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان در ایران، ترجمهٔ فارسی، تهران، ۱۳۷۹.

(۱۷) گاوروش (Gavroche) یکی از قهرمانان «بینویان» ویکتور هگوست؛ پسرک ولگرد خیابانی که هوگو در چهرهٔ او سرنوشت تراژیک نوجوانان طبقات تهیدست جامعه سرمایه‌داری را به زیبایی تصویر کرده است.

(۱۸) در این باره نگاه کنید به منبع یاد شده در زیر نویس ۸، ص ۷۵-۷۳. و هم چنین نگاه کنید به بررسی ارزش‌مند بارینگتون مور (یاد شده در زیر نویس ۱۲)، مخصوصاً فصل ۱۴.